

۱. جمهوری اسلامی واقعاً موجود، در وضعیت فعلی، دشمن اول ایران و ایرانیان است.

منظور از «دشمن اول» این نیست که همه‌ی مشکلات ایران فقط و فقط از جمهوری اسلامی ناشی می‌شود، یا هیچ عامل خارجی، تاریخی، فرهنگی، اقتصادی یا اجتماعی دیگری در بحران ایران نقش ندارد. منظور دقیق‌تر این است که مهم‌ترین مانع بالفعل برای رسیدن ایرانیان به سعادت سیاسی و اجتماعی – یعنی عدالت، آزادی، حقوق برابر، کرامت انسانی، امنیت، رفاه، حاکمیت قانون و حق تعیین سرنوشت – بقای جمهوری اسلامی در قدرت است.

۱.۱. منظور از جمهوری اسلامی، رژیم در صورت واقعاً موجود و فعلی آن است، نه صرفاً یک نام یا عنوان حقوقی.

منظور رژیمی است که در آن ولایت فقیه بالاتر از اراده‌ی مردم قرار دارد؛ انتخابات آزاد وجود ندارد و رقابت سیاسی از مسیر نظارت استصوابی شورای نگهبان محدود می‌شود؛ سپاه پاسداران در سیاست، اقتصاد، امنیت، رسانه، سیاست منطقه‌ای و سرکوب داخلی نقشی تعیین‌کننده دارد؛ آزادی بیان، آزادی احزاب، آزادی سبک زندگی، حقوق زنان، حقوق اقلیت‌ها، آزادی دینی و بی‌دینی و حقوق اجتماعی به‌طور ساختاری سرکوب می‌شود؛ و مردم امکان واقعی، آزاد، امن و مؤثر برای تغییر قدرت ندارند.

۱.۲. بنابراین، دشمن اول بودن جمهوری اسلامی یک حکم ذاتی و ابدی درباره‌ی یک نام نیست؛ یک داوری سیاسی درباره‌ی ساختار فعلی قدرت است.

من نمی‌گویم هر چیزی که نام «جمهوری اسلامی» داشته باشد، در هر شرایط فرضی و تا ابد دشمن اول ایران است. سخن من درباره‌ی رژیم واقعاً موجود است: رژیمی با ولایت فقیه، نظارت استصوابی، سپاه مسلط، سرکوب گسترده، ایدئولوژی رسمی، بحران‌سازی منطقه‌ای و نفی حاکمیت ملت.

۱.۳. اگر در آینده‌ی فرضی، این شرایط به‌طور معنادار تغییر کند، موضوع استدلال نیز تغییر خواهد کرد.

برای مثال، اگر ولایت فقیه حذف شود، انتخابات آزاد و رقابتی شود، شورای نگهبان حق حذف شهروندان و نیروهای سیاسی را نداشته باشد، سپاه از سیاست و اقتصاد و رسانه و سرکوب کنار برود، حقوق بنیادین شهروندان تضمین شود، قدرت واقعاً قابل جابه‌جایی باشد، و آنچه امروز جمهوری اسلامی نامیده می‌شود فقط مانند یک حزب در رقابت آزاد سیاسی شرکت کند، دیگر با همان پدیده‌ای روبرو نیستیم که اکنون درباره‌اش سخن می‌گوییم. آن وضعیت، رژیم فعلی جمهوری اسلامی نخواهد بود؛ بلکه یک نظم سیاسی متفاوت یا یک نیروی سیاسی متفاوت است. در آن صورت، ممکن است گزاره‌ی نخست دیگر صادق نباشد.

۱.۴. نتیجه‌ی این بخش

بنا بر گزاره‌های ۱.۱ تا ۱.۳، دشمن اول بودن جمهوری اسلامی وابسته به ساختار فعلی آن است، نه صرف نام آن. مسئله، مشکل با ساختار سلطه، سرکوب، ولایت فقیه، نظارت استصوابی، کنترل سپاه، نفی آزادی و نفی حقوق برابر است. اگر این ساختار باقی بماند، رژیم دشمن اول سعادت ایرانیان است. اگر این ساختار به‌طور بنیادین از بین برود، برای تشخیص مانع اصلی سعادت ایرانیان باید داوری تازه‌ای انجام داد.

۱.۵. صورت دقیق‌تر گزاره‌ی نخست

جمهوری اسلامی واقعاً موجود، به دلیل ساختار فعلی قدرت و عملکرد تاریخی و سیاسی‌اش، مهم‌ترین مانع بالفعل عدالت، آزادی، حقوق برابر و سعادت ایرانیان است؛ و به همین معنا، دشمن اول ایران و ایرانیان است.

۲. هر نیرویی که تهدیدی جدی برای دشمن اول باشد، از نظر راهبردی باید جدی گرفته شود.

این گزاره به معنای تأیید اخلاقی کامل آن نیرو نیست. یک نیرو ممکن است ایرادهای جدی داشته باشد، اما اگر واقعاً دشمن اول را تضعیف می‌کند، نمی‌توان آن را از معادله‌ی سیاسی حذف کرد. سیاست فقط دایره‌ی دربارهی پاکی یا ناپاکی نیروها نیست؛ سیاست همچنین سنجش توان، اثرگذاری، اولویت‌ها و نسبت نیروها با خطر اصلی است.

۳. جمهوری اسلامی به صورت آشکار، مستمر و سازمان‌یافته در حال تخریب، حمله و اعتبارزدایی از رضا پهلوی است.

این حملات از مسیر رسانه‌های رسمی، نیروهای سایبری، چهره‌های امنیتی، فرهنگی و رسانه‌ای، روایت‌سازی تبلیغاتی، و حتی گاهی برجسته‌کردن مخالفانِ خودِ رژیم علیه پهلوی انجام می‌شود. به نظر می‌رسد اعتبارزدایی از پهلوی در دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی اولویتی محسوس دارد.

۴. حمله‌ی مداوم جمهوری اسلامی به رضا پهلوی، به‌تنهایی برهان قطعی بر خطرناک بودن او برای رژیم نیست، اما نشانه‌ای مهم است.

ممکن است رژیم گاهی برای انحراف افکار عمومی، بزرگ‌نمایی یک دشمن، یا مدیریت صحنه‌ی اپوزیسیون، به یک چهره حمله کند. بنابراین نباید ساده‌لوحانه از هر حمله‌ی تبلیغاتی رژیم نتیجه گرفت که آن فرد الزاماً خطر اصلی است. اما وقتی حملات دارای حجم، استمرار، شدت و سازمان‌یافتگی بالا هستند، این نشانه را باید جدی گرفت و در تحلیل راهبردی لحاظ کرد.

۴.۱. توان بسیج اجتماعی

پس از فراخوان‌های پهلوی و حضور قابل توجه هواداران او در تجمعات داخل و خارج کشور، این واقعیت آشکارتر شده است که او توان بسیج بخشی از نیروهای اجتماعی را دارد. این توان بسیج، حتی اگر سراسری، قطعی یا بدون رقیب نباشد، برای جمهوری اسلامی مسئله‌ای امنیتی و سیاسی ایجاد می‌کند.

۴.۲. توان ایجاد هزینه‌ی بین‌المللی برای رژیم

پهلوی توانسته در خارج از کشور تجمعات، شبکه‌ها و توجه رسانه‌ای قابل توجهی ایجاد کند. این فعالیت‌ها به اعتبار بین‌المللی جمهوری اسلامی آسیب زده و ذهن بخشی از افکار عمومی ایرانیان خارج از کشور و حتی بخشی از سیاستمداران غربی را نسبت به

ضرورت فشار بر جمهوری اسلامی تغییر داده است. رژیم نیز بارها در رسانه‌ها و ادبیات رسمی خود نسبت به تجمعات گسترده‌ی ایرانیان خارج از کشور و نقش آن‌ها در فشار بین‌المللی هشدار داده است.

۴.۳. توان ارتباط با سیاستمداران و دولت‌های غربی

پهلوی توانسته با بخشی از سیاستمداران و نهادهای غربی ارتباط برقرار کند. نام او در محافل سیاسی اروپا و آمریکا مطرح می‌شود و برخی سیاستمداران غربی او را به‌عنوان یکی از چهره‌های اپوزیسیون ایران به رسمیت می‌شناسند. این‌که این وضعیت حاصل تلاش تیم او، حمایت‌های رسانه‌ای، لابی‌گری، فضای ضدجمهوری اسلامی یا برنامه‌ای تبلیغاتی در غرب باشد، در اصل مسئله تغییر ایجاد نمی‌کند: در هر حال، این ارتباط برای جمهوری اسلامی یک خطر سیاسی است، زیرا می‌تواند زمینه‌ی شکل‌گیری نوعی آلترناتیو، دولت سایه، یا ساختار هماهنگی برای دوران گذار را فراهم کند.

۴.۴. درباره‌ی فرضیه‌ی «برکشیدن پهلوی توسط رژیم»

این ادعا که جمهوری اسلامی برای گمراه کردن افکار عمومی، عمداً تمرکز خود را بر جنگ تبلیغاتی با پهلوی گذاشته تا او را بیش از حد بزرگ کند، در حد یک فرضیه‌ی ضعیف باقی می‌ماند، مگر آن‌که شواهد جدی برای آن ارائه شود. باور به اینکه رژیم آگاهانه جریانی را برجسته می‌کند که برایش بسیج اجتماعی، هزینه‌ی بین‌المللی و خطر آلترناتیوسازی ایجاد کرده، در حالی که اپوزیسیون‌های کم‌خطرتر را راحت‌تر کنترل یا خنثی کرده است، چندان موجه نیست. تبیین ساده‌تر این است که رژیم پهلوی را خطری واقعی می‌داند و به همین دلیل به او حمله می‌کند.

۵. رضا پهلوی دارای نام، جایگاه نمادین، شبکه‌ی هواداران و ظرفیت بسیج سیاسی علیه جمهوری اسلامی است.

این گزاره با مشاهده‌ی فضای سیاسی، شعارها، حساسیت رژیم، تجمعات هواداران، حضور رسانه‌ای و میزان توجه عمومی قابل بررسی است. ادعا این نیست که او نماینده‌ی قطعی همه‌ی ایرانیان است؛ ادعا این است که در میدان واقعی سیاست، او نیرویی مهم، قابل توجه و اثرگذار است.

۶. نتیجه‌ی اول

بنا بر گزاره‌های ۳، ۴ و ۵، رضا پهلوی دست‌کم در نگاه جمهوری اسلامی و در وضعیت فعلی، یک خطر جدی برای رژیم است.

این نتیجه نمی‌گوید پهلوی بهترین رهبر ممکن است، یا آینده‌ی ایران باید به او سپرده شود، یا او از نقد مصون است. فقط ادعا می‌کند که او برای دشمن اول ما، خطری جدی و احتمالاً وجودی محسوب می‌شود.

۷. جمهوری اسلامی فقط یک حکومت اقتدارگرا نیست؛ بلکه حکومتی اقتدارگرا، ایدئولوژیک، انقلابی، ضدملی، بحران‌ساز و گروگان‌گیر است.

جمهوری اسلامی انقلاب صادر می‌کند، نیروی نیابتی می‌سازد، با آمریکا و اسرائیل دشمنی ساختاری دارد، کشور را زیر تحریم‌های هسته‌ای و موشکی برده، با حقوق زنان، آزادی بیان، آزادی سبک زندگی و حق تعیین سرنوشت مردم مسئله‌ای بنیادی دارد، و هزینه‌ی ایدئولوژی خود را از سرمایه‌های ملت ایران می‌پردازد.

۸. حتی اگر سناریوی بدبینانه‌ای را تصور کنیم که در آن جریان نزدیک به پهلوی پس از دوران گذار قدرت را به‌طور کامل تحویل ندهد و حکومتی اقتدارگرا اما متعارف‌تر و غیرایدئولوژیک ایجاد کند، آن سناریو همچنان با جمهوری اسلامی فعلی تفاوت جدی خواهد داشت.

این گزاره به معنای دفاع از اقتدارگرایی نیست. حکومت مطلوب من حکومتی دموکراتیک، سکولار، پایبند به حقوق بشر، آزادی احزاب، آزادی رسانه، انتخابات آزاد و حاصل رأی مردم است.

ادعا این است که حتی یک حکومت اقتدارگرای متعارف‌تر، اگر انقلاب صادر نکند، نیروی نیابتی نداشته باشد، کشور را در دشمنی ساختاری با جهان نگه ندارد، مسئله‌ی اتمی و موشکی و تحریم و لیست سیاه مالی ایجاد نکند، و با زندگی عادی مردم دشمنی ایدئولوژیک نداشته باشد، به‌صورت معناداری از جمهوری اسلامی بهتر و اصلاح‌پذیرتر خواهد بود.

۹. نتیجه‌ی دوم

بنا بر گزاره‌های ۷ و ۸، حتی سناریوی بدبینانه‌ی پساجمهوری اسلامی در اطراف پهلوی، اگر متعارف‌تر، سکولارتر و غیرانقلابی باشد، از جمهوری اسلامی فعلی به‌صورت معناداری بهتر است.

در سیاست، حرکت به سوی وضعیت مطلوب اغلب نه از مسیر انتخاب میان «وضع موجود» و «آرمان کامل»، بلکه از مسیر انتخاب میان وضعیت‌های واقعی و ممکن صورت می‌گیرد. سیاست اخلاقی باید آرمان داشته باشد، اما در میدان عمل، نسبت به امکان‌ها و هزینه‌ها نیز بی‌اعتنا نباشد.

۱۰. اگر نیرویی برای دشمن اول خطر جدی باشد و حتی بدترین سناریوی واقع‌بینانه‌ی آن از وضع موجود بهتر باشد، تخریب کور و دشمنی هویتی با آن نیرو عقلانی نیست.

این گزاره درباره‌ی نقد نیست. درباره‌ی تخریب است؛ یعنی فحاشی، مسخره‌سازی، اهریمن‌سازی، برچسب فاشیسم زدن به همه‌ی هواداران، و تلاش برای نابود کردن کامل اعتبار سیاسی آن نیرو.

نقد می‌تواند ضروری باشد؛ اما تخریب کور، به‌ویژه در شرایطی که دشمن اول از آن بهره می‌برد، از نظر راهبردی خطاست.

۱۱. نتیجه‌ی سوم

بنا بر گزاره‌های ۶، ۹ و ۱۰، تخریب کور و دشمنی هویتی با رضا پهلوی در وضعیت فعلی غلط است و عملاً می‌تواند در جهت منافع جمهوری اسلامی عمل کند.

این به معنای آن نیست که هر مخالفتی با پهلوی خدمت به جمهوری اسلامی است. یک مخالف جمهوری اسلامی می‌تواند محترمانه، اصولی و صادقانه مخالف پهلوی باشد. ادعا این است که تخریب کور و نابودسازی اعتبار یکی از نیروهای جدی ضد رژیم، در نهایت می‌تواند به سود دشمن اول تمام شود؛ و این نقض غرض است.

۱۲. نقد منصفانه، حقیقت‌جویانه و اصلاح‌گر با تخریب تفاوت دارد.

نقد، چون یک جریان را مهم می‌داند، برای بهتر شدن، دموکراتیک‌تر شدن، گسترده‌تر شدن و قوی‌تر شدن آن تلاش می‌کند. تخریب می‌گوید این جریان چون ایراد دارد باید نابود شود. نقد به دنبال اصلاح است؛ تخریب به دنبال حذف. نقد معیار می‌گذارد؛ تخریب برچسب می‌زند. نقد می‌پرسد و پاسخ‌گویی طلب می‌کند؛ تخریب تحقیر می‌کند.

۱۳. جریان پهلوی، مانند همه‌ی جریان‌های سیاسی دیگر در تاریخ، ایرادهای واقعی دارد.

این ایرادها نباید پنهان شوند. رفتارهای فحاشانه‌ی بخشی از هواداران، حمله به منتقدان، طرد برخی چهره‌های حقوق‌بشری یا دادخواه، ضعف در پاسخ‌گویی، ابهام در خواسته‌ها و انگیزه‌های برخی اطرافیان، رابطه با برخی چهره‌های تند یا فحاش، خطر رهبرپرستی، و امکان تمرکز قدرت همگی باید نقد شوند. نقد درست می‌تواند این جریان را قوی‌تر، آبدیده‌تر و نسبت به چالش‌های اقتدارگرایانه واکنش‌پذیرتر کند.

۱۴. اگر جریان پهلوی نقد نشود، ممکن است به سمت حلقه‌ی بسته، رهبرپرستی، لمپنیسم، حذف منتقد و اقتدارگرایی حرکت کند.

حمایت بی‌قید و شرط به فساد سیاسی کمک می‌کند. هر جریان سیاسی‌ای اگر از نقد مصون شود، دیر یا زود دچار غرور، توهم، حلقه‌ی بسته و دوری از جامعه می‌شود. هیچ چهره‌ی سیاسی نباید فراتر از پرسش، نقد و پاسخ‌گویی قرار گیرد.

۱۵. نقد منصفانه و حقیقت‌جویانه می‌تواند کمپ پهلوی را دموکراتیک‌تر، پاسخ‌گوتر، قوی‌تر و بالغ‌تر کند.

نقد درست می‌تواند هواداران را از حالت طرفدار صرف بیرون آورد و به شهروند مطالبه‌گر تبدیل کند؛ یعنی کسی که فقط تشویق نمی‌کند، بلکه می‌پرسد، معیار می‌گذارد، پاسخ می‌خواهد، و به رهبر سیاسی چک سفیدامضا نمی‌دهد.

۱۶. نتیجه‌ی چهارم

بنا بر گزاره‌های ۱۲، ۱۳، ۱۴ و ۱۵، نقد منصفانه و حقیقت‌جویانه‌ی رضا پهلوی و کمپ او نه تنها مجاز، بلکه ضروری است.

کسی که واقعاً این جریان را برای مبارزه با جمهوری اسلامی مهم می‌داند، نباید از نقد آن بترسد. نقد، دشمنی نیست؛ نقد به هدف رشد و اصلاح، ابزار سالم نگه داشتن یک نیروی سیاسی است.

۱۷. حمایت از رضا پهلوی فقط زمانی عقلانی است که مشروط، انتقادی و در خدمت حاکمیت ملت باشد.

حمایت من از او به معنای شاه آینده دانستن او، پدر ملت دانستن او، یا صاحب ایران دانستن او نیست. حمایت من از او به‌عنوان یک ابزار سیاسی ممکن برای تضعیف دشمن اول و حرکت به سوی یک ایران متعارف‌تر، آزادتر، سکولارتر و قابل اصلاح‌تر است.

۱۸. نتیجه‌ی پنجم

بنا بر گزاره‌های ۶، ۹، ۱۶ و ۱۷، موضع عقلانی در وضعیت فعلی نه پهلوی‌پرستی است و نه پهلوی‌ستیزی؛ بلکه حمایت انتقادی، مشروط و حقیقت‌جویانه از رضا پهلوی است.

پهلوی‌پرستی می‌گوید نقد نکنید، چون دشمن سوءاستفاده می‌کند. پهلوی‌ستیزی می‌گوید چون این جریان ایراد دارد، باید حذف شود. من هر دو را غلط می‌دانم. موضع من این است: حمایت برای زدن دشمن اول، نقد برای جلوگیری از فساد و اقتدارگرایی.

۱۹. نتیجه‌ی نهایی

بنا بر گزاره‌های ۱، ۲، ۶، ۹، ۱۱، ۱۶، ۱۷ و ۱۸، دفاع و حمایت انتقادی از رضا پهلوی، همراه با نقد منصفانه و حقیقت‌جویانه‌ی او و کمپش، رفتاری درست، عقلانی و راهبردی است.

خلاصه‌ی استدلال چنین است:

جمهوری اسلامی دشمن اول است.
پهلوی برای این دشمن اول خطر جدی است.
حتی سناریوی بدبینانه‌ی واقع‌بینانه‌ی اطراف پهلوی از جمهوری اسلامی بهتر و اصلاح‌پذیرتر است.
تخریب کور او به سود رژیم تمام می‌شود.
اما حمایت بی‌نقد نیز خطرناک است.

بنابراین، راه درست نه پرستش پهلوی است و نه سوزاندن پهلوی؛ بلکه حمایت انتقادی، مشروط و حقیقت‌جویانه از ظرفیتی واقعی است که می‌تواند دشمن اول ایران را تضعیف کند.

نسخه‌ی خلاصه شده:

جمهوری اسلامی دشمن اول ایران است؛ رضا پهلوی یکی از جدی‌ترین تهدیدهای سیاسی برای این دشمن اول است؛ تخریب کور او به سود رژیم تمام می‌شود؛ اما حمایت بی‌قید و شرط از او هم به ضرر اوست و باعث تضعیف و تخریب ظرفیت اوست. بنابراین، موضع عقلانی نه پهلوی‌پرستی است و نه پهلوی‌ستیزی، بلکه حمایت انتقادی، مشروط و حقیقت‌جویانه از او به‌عنوان یک ظرفیت جدی راهبردی برای عبور از جمهوری اسلامی است.